

تقریر اصول- جلسه 90- یکشنبه- 15 فروردین 95- اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم
اجمعين.

یکشنبه ۹۵/۱/۱۵

امر دوازدهم (استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد)

برای روشن شدن مطالب در این بحث در چند نکته بحث می کنیم:

نکته اولی

استعمال لفظ در اکثر از معنا سه جور تصور دارد:

۱- مستعمل، استعمال کند لفظ را در مجموع، مانند استعمال لفظ در معنای صلاه که مستعمل حمد و سوره و رکوع و سجود را یک واحد اعتبار کرده و لفظ را در آن استعمال کرده است؛ این استعمال بلا اشکال درست است زیرا استعمال در معنای واحدی است که دارای اجزائی است نه استعمال در اکثر از معنای واحد.

۲- لفظ استعمال شود در جامع و قدر مشترک بین چند معنا مثل این که لفظ انسان، استعمال شود در جامع انسان؛ این قسم نیز صحیح است و محذوری ندارد زیرا استعمال در معنای کلی واحدی است که افرادی دارد.

۳- لفظ استعمال شود در اکثر از معنای واحد استقلالاً همانطوریکه استعمال می شود در معنای واحد. مثلاً وقتی زید گفته می شود و استعمال می شود در زید بن عمرو به همان شکل در زید بن بکر نیز استعمال شود به نحوی که زید بن عمرو و زید بن بکر هر کدام به تمامه یک مستعمل فیه باشند نه این که هر کدام جزئی از معنا باشند. پس زید به تمامه وجه و مرآه برای زید بن بکر قرار گرفته کما این که وجه و مرآه برای زید بن عمرو قرار گرفته است؛ این قسم است که محل بحث واقع شده است.

نکته ثانیه

برخی ممکن است تصور کنند که این بحث مرتبط با بحث عام استغراقی و عام مجموعی است. مثلاً اگر شارع بفرماید «احلّ الله البیع» اگر این حکم بر تک تک افراد بیع به نحو عام استغراقی واقع شده باشد به نحوی که هر کدام از این افراد، خودش موضوع حکم است فرموده اند این بدین معناست که لفظ «بیع» استعمال شده در اکثر از معنای واحد بنابراین اگر کسی استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را محال بداند باید عام استغراقی و انحلال را در مثل «احلّ الله البیع» و «اکرم العلما» منکر شود چون لفظ اگر در یک فرد استعمال شده حکم نیز برای همان فرد است و اگر حکم، برای جمیع افراد است پس لفظ در جمیع استعمال شده و اگر جمیع به منزله واحد اعتبار شده و لفظ در آن استعمال شده می شود عام مجموعی نه استغراقی.

لکن این مطلب درست نیست که بحثش تفصیلاً در بحث عام و خاص خواهد آمد. اما اجمالاً می گوئیم بحثی هست که آیا تقسیم عام به استغراقی و مجموعی و بدلی به لحاظ حکم است یا در رتبه قبل از حکم این عموم ها با هم فرق می کنند؟

یا به تعبیر دیگر کیفیت استعمال و لحاظ مولی با غمض عین از حکم در این سه نوع عام فرق می کند؟ یا این که اختلاف به لحاظ حکم است به طوریکه لولا الحکم معنا ندارد که بگوئید عام سه قسم است؟ بنابراین مسلک که اختلاف این سه، به لحاظ حکم است و اگر حکم را ملغی کنیم این سه قسم وجود ندارند، ربطی به استعمال لفظ در اکثر از معنا ندارد چون عام استغراقی در طبیعی و یا مجموع، استعمال شده و لکن حکم برای افراد جعل شده است. مثلاً در «اکرم العلما» علما، استعمال در طبیعی عالم شده و «ال» استعمال در مجموع شده و استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست، ولی حکم وجوب اکرام را شارع برای همه افراد جعل کرده مثل وضع عام و موضوع له خاص. بله اگر کسی وضع عام موضوع له خاص را منکر باشد نمی تواند عام استغراقی را قبول کند ولی این بحث غیر از بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد است.

بله اگر کسی بگوید که عام استغراقی با غمض عین از جعل حکم متفاوت از عام مجموعی است این توهم جا دارد ولی این مبنا باطل است.

نکته ثالثه در ادله ای است که برای استحاله ذکر شده:

دلیل اول از مرحوم آخوند:

دلیلی که ایشان ذکر می فرماید دو مقدمه دارد:

مقدمه اولی: حقیقت استعمال جعل اللفظ علامه للمعنی نیست چنانچه در مثل چراغ راهنمایی وجود دارد بلکه حقیقت استعمال، افناء اللفظ فی المعنی است یعنی وقت تلفظ، به لفظ نگاه نمی شود و این معناست که مورد نظر واقع می شود کأنه الملقى، زیرا نظر مرآتی یعنی عدم النظر نه این که نظر و لحاظ دو قسم باشد یکی استقلالی و یک مرآتی.

مرحوم آخوند در بیان دلیل این مدعا می فرماید «و لذا حسن و قبح معنا به لفظ سرایت می کند و الا سرایت نمی کرد».

مقدمه ثانیه: وقتی که لفظی فانی در معنایی است معنا ندارد که همین لفظ فانی در معنای دیگری هم باشد چون این لفظ غالب برای معنای اول است و از تمام آن، معنای اول دیده می شود و دیگر معنا ندارد که از آن، معنای دیگری را هم ببینیم. وقتی کسی در مقابل آینه ایستاده به نحوی که تمام آینه را در بر گرفته، معنا ندارد در آن آینه چیز دیگری را هم ببینند. بله یک وقت دو نفر کنار هم می ایستند به طوری که هر کدام نصف آینه را گرفته اند در این صورت هر دو دیده می شوند ولی این فرض، همان فرضی است که لفظ در مجموع استعمال شده باشد.

نقد فرمایش آخوند

این که حقیقت استعمال، افناء است و علامت نیست قابل تصدیق نیست زیرا اگر قبح از مفنی فیه به فانی سرایت می کند، در علامت هم سرایت می کند چون منشأ ملازمه، سرایت است و تا این سرایت نباشد ملازمه ای هم نیست و این که کأنّ معنا را القاء می کنند، در علامت نیز همین است. بلکه ارتکاز این است که استعمال از باب افناء نیست چون لازمه اش این است که دیگر به لفظ توجه نکنند حال آنکه در بسیاری از موارد توجه و التفات، به خود لفظ است مثلاً کسی که هنوز به زبانی مسلط نشده دائماً توجه به الفاظ دارد و یا کسانی که می خواهند خطابه ای و ادبی صحبت کنند متوجه به الفاظ هستند.

و اما مقدمه ثانیه نیز قابل تصدیق نیست زیرا به چه دلیل بنابر مسلک افناء، دیگر نمی شود معنای دیگر را دید؟ تشبیه به آینه تشبیه ناقصی است چون آینه حجم دارد و تنها در مقابل بخشی از معنا قرار می گیرد ولی لفظ که چنین حجمی ندارد. انسان می گوید رأیت عینا و از آن، هم عین باکیه و هم عین جاریه را نظر می کند.

دلیل دوم از محقق نائینی:

استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد محال است به این دلیل که ذهن نمی تواند دو معنا را استقلالاً در آن واحد لحاظ کند.

جواب به محقق نائینی:

جواب نقضی: وقتی حکم می کنید «زید قائم»، زید، قائم و ارتباط بین آن دو را در یک لحظه لحاظ می کنید. یا در مرکبات اعتباری وقتی مولی مثلاً صلاه را وضع می کند مگر رکوع و سجود و تشهد را لحاظ نمی کند؟ و یا همانطور که مرحوم آقای خوئی می فرماید کسی که کار می کند و صحبت می کند ذهنش به هر دو فعل متوجه هست.

اما جواب حلی: نفس به خاطر بساطتش و به خاطر وحدت بسیطه ای که دارد قدرت دارد به جهات عدیده ای توجه کند.

اشکال بر این جوابها:

بارها گفته ایم که مفاهیم وجدانی قابل تحلیل نیستند و فقط می توانیم ادعا کنیم که هست و یا نیست. علم ما به نفس، علم حضوری است نه حصولی و لذا قابل تحلیل نیست و به همین جهت نمی توان حکم به بساطت یا عدم بساطت آن کرد. بنابراین باید ببینیم که فرمایش میرزای نائینی قابل وجدان هست یا خیر؟

پس به میرزای نائینی این را عرض می کنیم که ذهن در آن واحد می تواند دو چیز را لحاظ کند کما این که در مقام مقایسه ی دو چیز باهم چنین می کند و استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد هم همین است.

تقریر اصول- جلسه 91- دوشنبه- 16 فروردین 95- اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم
اجمعين.

دوشنبه ۹۵/۱/۱۶

مرحوم آخوند فرمود استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد، مطلقا محال است چه هر دو معنا حقیقی
باشند و چه هر دو مجازی باشند و چه یکی حقیقی و دیگری مجازی باشد و چه لفظ، مفرد باشد، چه
مثنی باشد و چه جمع باشد.

دلیل مرحوم آخوند این بود که بنابر مسلک مرآتیت که لفظ مرآه برای معنا و فانی در معناست، یک لفظ
نمی شود که فانی در دو معنا باشد.

برای کلام آخوند ره دو تقریب ذکر کرده اند:

یکی آنچه ظاهر از کلام آخوند در کفایه است یعنی اگر لفظی فانی در معنایی بود، لفظ دیگری موجود
نیست که فانی در معنای دیگر باشد.

تقریب دوم، تقریبی است که محقق عراقی ذکر فرموده یعنی لحاظ دو معنا از یک لفظ در زمان واحد
محال است.

بیان کردیم معنایی که از فناء برای ما قابل درک است این است که نظر انسان در واقع به فانی نیست و
تنها مفنی فیه را نظر می کند و یا لفظ اصلا مورد لحاظ نیست و معناست که لحاظ می شود. بنابراین
نمی دانیم چه در ذهن مرحوم آخوند و محقق عراقی و مرحوم آقای خوئی بوده که قبول کرده اند که اگر
استعمال، افناء لفظ در معنا باشد، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد محال است.

دلیل دوم (از محقق نائینی):

دو چیز در نفس وجود دارد: یکی تصورات نفس و وجودات ذهنی ای که در آن وجود دارند و دیگری
توجه و لحاظ نفس. ممکن است در آن واحد هزاران معنا در ذهن وجود داشته باشند ولی ذهن به یکی
از آنها توجه می کند زیرا توجه به دو شیء در آن واحد ممکن نیست و از آنجا که قوام استعمال به لحاظ
و توجه نفس است، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد محال است.

نسبت به این فرمایش، جوابهایی حلی و نقضی داده اند ولی شاید بهترین جواب، جواب آقا ضیاء باشد.

ایشان می فرماید: توجه و لحاظ به دو صورت ممکن است باشد: یکی این که تمام توجه نسبت به یک شیء باشد و به دیگر اشیاء هیچ توجهی نباشد و دیگری این که مقداری از توجه به یک شیء و مقداری، به شیء دیگر باشد. در استعمال احتیاج به توجه و لحاظ معنا داریم اما این که تمام توجه و لحاظ باید متوجه معنا باشد، مدعای بلا دلیل است.

این فرمایش محقق عراقی به نظر ما دقیق است. ولی بیان کردیم این که وجه امکان لحاظ و توجه به دو معنا در آن واحد این باشد که نفس بسیط است و در بساطتش امکان دارد که چند شیء در آن نقش ببندد برای ما قابل درک و تصدیق نیست. بنابراین فقط این را به میرزای نائینی عرض می کنیم که آیا وجدانا می توانید دو معنا را لحاظ کنید یا خیر؟ اگر مثلا ستونی را تصور می کنید و می گوئید پائین ستون زیباتر از بالای ستون است حتما پائین و بالای ستون را با هم لحاظ کرده اید و سپس بر آن دو حکم کرده اید زیرا حین الحکم باید توجه به موضوع داشت و الا حکم مع الغفله ممکن نیست.

دلیل سوم (از محقق اصفهانی):

حقیقت استعمال تنزیل است بدین معنا که مستعمل، لفظ را تنزیل می کند به منزله معنا یعنی ایجاد می کند به وسیله لفظ وجود تنزیلی معنا را مثلا لفظ زید وجود تکوینی است برای خود لفظ و وجود تنزیلی است برای معنای زید و اگر قرار باشد ما دو وجود تنزیلی معنا داشته باشیم، دو ایجاد هم می خواهیم چرا که با یک ایجاد، دو وجود محقق نمی شود زیرا ایجاد و وجود حقیقتا واحد هستند و تغایرشان به اعتبار است.

نقد این دلیل:

درست است که ایجاد عین وجود است حقیقتا ولی تطبیقش بر مقام تسامحی است زیرا وقتی لفظی گفته می شود و استعمال می شود نتیجه اش یک ایجاد تکوینی و یک وجود تکوینی و یک ایجاد تنزیلی و یک وجود تنزیلی است یعنی موجود تنزیلی با ایجاد تنزیلی سنجدیده می شود نه با ایجاد تکوینی. بنابراین اگر لفظ «زید» تنزیل شود به منزله «زید بن بکر» و «زید بن عمرو» یک ایجاد تکوینی داریم و یک وجود تکوینی و دو ایجاد تنزیلی و دو وجود تنزیلی و بنابراین محذوری در استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیست.

بعضی اشکال کرده اند به محقق اصفهانی: اگر قرار باشد استعمال لفظ در اکثر از معنا بنابر مسلک تنزیل محال باشد، باید وضع یک لفظ برای دو معنا هم محال باشد.

لکن این اشکال وارد نیست زیرا در مقام وضع، دو ایجاد است و واضع یک بار لفظ زید را می گوید برای زید بن عمرو و یک بار برای زید بن بکر و به عبارت دیگر در اشتراک، وضع متعدد است. تلخیص مما ذکرنا که وجهی برای استحاله استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد وجود ندارد.

مطلب چهارم (ظاهر از استعمال لفظ مشترک چیست؟):

دو فرض در این مطلب متصور است: یک فرض این است که علم به استعمال در اکثر از معنای واحد نداریم و فرض دوم این است که می دانیم لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال شده است.

فرض اول: عدم علم به استعمال در اکثر از معنای واحد

اگر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد محال نیست، آیا اگر لفظ مشترکی استعمال شود، اصاله الحقیقه در هر دو جاری می شود و ظهور در هر دو معنا پیدا می کند؟ و یا ظهور فقط در یکی از دو معنا دارد؟ مثلا اگر کسی دو عبد دارد که اسم هر دو «غانم» است و بگوید «بعت الغانم» آیا اصاله الحقیقه نسبت به هر دو معنا جاری می شود و نتیجه اش این است که هر دو را فروخته و یا فقط یکی از دو عبد، مورد معامله واقع شده است؟

مرحوم آقای خوئی می فرماید: بنابر مسلک ما در وضع، واضح است که ظهور در جمیع معانی ندارد چون معنای معقول از اشتراک بنابر این مسلک، رفع ید از تعهد اول و التزام به تعهد آخر است یعنی تعهد به تفهیم احد المعنیین أو المعانی نه در جمیع بنابراین استعمال در جمیع، استعمال در غیر ما وضع له و خلاف تعهد است.

جواب: لکن نمی دانیم چه در ذهن شریف مرحوم آقای خوئی بوده زیرا اگر کسی تعهد کند که هر وقت لفظ «غانم» را گفتم جمیع افراد آن مقصود من است، آیا غیر معقول است؟!

اما می توان وجه عدم ظهور در جمیع معانی را اینطور تقریب کرد که در این موارد اصاله الحقیقه جاری نیست زیرا حجیت این اصل، به سیره عقلا است و اگر لفظ مشترکی استعمال شود و هر دو معنای آن قابل اراده باشد، عُقلا غالباً یک معنا را اراده می کنند لکن اثبات این مطلب بسیار مشکل است و لذا اصاله الحقیقه جاری نیست.

فرض دوم: علم به استعمال در اکثر از معنای واحد

اما اگر در جایی می دانیم که اکثر از معنای واحد اراده شده لکن نمی دانیم که آیا هر دو معنا، علی سبیل الاستقلال اراده شده یا علی سبیل العام المجموعی؟ یعنی در مثال «بعت الغنم بدرهمین» آیا هر عبدی را به دو درهم فروخته یا هر دو عبد را به دو درهم؟ مرحوم آقای خوئی می فرماید: لفظ، هیچ ظهوری ندارد نه در عام مجموعی و نه در عام استغراقی بنابراین در هر موردی باید به اصل عملی در همان مورد رجوع کنیم مثلا در این مثال، مقتضای اصول، عام مجموعی است زیرا می دانیم هر دو عبد، ملک مشتری شده زیرا اراده ی بایع به هر دو تعلق گرفته بوده، اما نمی دانیم بایع چهار درهم بدهکار است یا دو درهم؟ پس فرض اقل و اکثر استقلالی است و برائت از اکثر جاری می شود.

نقد کلام محقق خوئی

ظاهرا به مسلک ایشان، لفظ ظهور در استغراق داشته باشد چون در بحث عمومات می فرماید اگر مولی گفت «اکرم العلما» و نمی دانیم آیا به نحو عام استغراقی است یا مجموعی؟ ظهور لفظ در عام استغراقی است چون عام مجموعی مؤونه زائده می خواهد. توضیح مطلب: در عام استغراقی وقتی می گوئیم «اکرم العلما» یعنی زید و بکر و عمرو را لحاظ کرده ایم و البته همین لحاظ تک تک افراد کافی است ولی برای عام مجموعی باید بعد از لحاظ تک تک افراد، مجموع را هم به عنوان یک واحد لحاظ کند و اصل این است که چنین لحاظی نیست. لذا اگر در جایی قرینه بر عام مجموعی یا استغراقی نداشته باشیم، لفظ عام حمل بر عام استغراقی می شود. هذا تمام الکلام نسبت به قول اول (استحاله مطلقا) و قول دوم که می گوید استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد عقلا ممکن است (زیرا وقتی دلیل بر استحاله نبود، امکان اثبات می شود). قول سوم: قول صاحب معالم است که تفصیل داده بین مفرد و تثنیه یا جمع و فرموده در مفرد محال و در تثنیه و جمع، هم ممکن است و هم حقیقت است.

تقریر اصول- جلسه 92- سه شنبه- 17 فرودین 95- اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم
و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم
اجمعين.

سه شنبه ۹۴/۱/۱۷

چند وجه از وجوه استحاله استعمال لفظ در اكثر از معنای واحد ذكر شد.

محذور ثبوتی در استعمال لفظ در اكثر از معنا:

بعضی بیان داشته اند که نمی شود گفت: استعمال لفظ در اكثر از معنای واحد، تنها خلاف ظهور
است مانند استعمال مجازی بلکه این استعمال، شبه محال است و محذور ثبوتی دارد نه اثباتی.
شاهدش این است که در طول تاریخ موردی نداریم که لفظ، استعمال شده باشد در اكثر از معنا و اگر
محذور، صرفا مجاز یا خلاف ظاهر بود، باید استعمال می شد پس معلوم می شود محذور، ثبوتی است.

دو بیان برای محذور ثبوتی:

بیان اول: درست است که لفظ عین مثلا بیست معنا دارد ولی این معانی یک به یک وضع شده مثلا
یک بار برای باکیه و یک بار برای جاریه و هکذا. باب استعمال نیز طابق النعل بالنعل مثل وضع است
یعنی همانطور که وضع می شود همانطور هم استعمال می شود.

شاهد بر این مدعا این است که اگر از پشت دیوار کلمه «عین» به گوش رسید، به نحوی که از متکلم
ذی شعوری صادر نشده باشد و در مقام محاوره و استعمال نبوده باشد، فقط یکی از این معانی علی
التردید به ذهن خطور می کند و اگر در همه ی معانی قابل استعمال می بود باید، همه ی معانی خطور
می کرد [۱.۱].

بیان دوم: وقتی می گوئیم «زید جاء» یک نسبت کلامی وجود دارد یعنی نسبت مجییء به زید و اگر
قرار باشد زید در دو معنا استعمال شده باشد لازمه اش این است که نسبت کلامی دوتا باشد؛ یکی
نسبت به زید بن عمرو و دیگری نسبت به زید بن بکر. بنابراین از این که یک نسبت بیشتر نیست معلوم
می شود که استعمال در اكثر از معنا نیست چون اگر معانی بیشتری اراده شود باید نسبت نیز متعدد
شود.

نقد این دو بیان

اما بیان اول: اولاً این که مطابقت استعمال با وضع، دلیل بر ثبوتی بودن محذور نیست و این محذور، همان محذوری است که گفته اند ظاهر حال متکلم این است که لفظ را در یک معنا استعمال می کند که اگر هم این محذور درست باشد محذور اثباتی است.

ثانیاً این بیان، ادعای محض است و دلیلی برای آن ذکر نشده است.

و اما استشهاد به شنیدن لفظ از پشت دیوار نیز موجب ثبوتی بودن محذور نیست. مثلاً اگر لفظ حیوان هم به گوش برسد، غیر انسان به ذهن می آید زیرا غلبه ی استعمال حیوان در غیر انسان، باعث انصراف شده است. و هم چنین این که تنها یکی از معانی عین به ذهن بیاید اول کلام است زیرا شاید کسی در مقابل ادعا کند که چند معنا به ذهن خطور می کند.

اما بیان دوم: اگر گفته شود «زید جاء» و مقصود از آن زید بن عمرو و زید بن بکر باشد باز یک نسبت کلامی بیشتر نیست و حتی اگر گفته شود «زیدون جاءوا» باز یک نسبت است زیرا کلام منحل نمی شود [۲] لذا اگر شخصی بگوید «همه ی مردم این شهر دزد هستند» یک دروغ بیشتر نگفته چون دروغ به لحاظ کلام است اگر چه غیبت چند نفر را کرده.

تحلیل این اشکال: ما یک قضیه ملفوظه داریم و یک قضیه معقوله محکیه در ذهن. وقتی می گویند «زید جاءوا» در قضیه کلامیه و ملفوظه، یک نسبت بیشتر نیست ولی در قضیه ذهنیه به تعداد زیدهایی که آمده اند نسبت هست.

فتلخص مما ذکرنا که وجهی برای استحاله وجود ندارد و بعید است که فی زماننا هذا کسی قائل به استحاله باشد.

قول سوم (قول صاحب معالم)

استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد عقلاً ممکن است ولی در مفرد، مجاز است و در تثنیه و جمع حقیقت است. مثلاً اگر بگوییم «زید جاء» و زید در زید بن بکر و زید بن عمرو استعمال شود مجاز است ولی اگر بگوییم «زیدان جاء» حقیقت است.

دلیل این قول: هر لفظی وضع شده برای معنا به قید وحدت. مثلاً اگر کسی اسمی می گذارد برای فرزندش فقط برای همین فرزند اسم گذاشته و لذا وقتی این اسم برای دو معنا استعمال می شود، قید وحدت را کنار گذاشته آید و می شود مجاز به علاقه ی جزء و کل چون در جزء معنا (بدون لحاظ قید

وحدت) استعمال شده ولی در تثنیه و جمع حقیقت است چون تثنیه به منزله تکرار است مثلاً وقتی می گویند «زیدان جاء» یعنی «زید جاء و زید جاء» و معلوم است که کسی در این دو جمله توهم مجازیت نمی کند.

اشکال مرحوم آخوند

موضوع له الفاظ خود معنا است بدون این که در آن لحاظ وحدت شود.

اصلاح کلام صاحب معالم

میرزای قمی فرمایش صاحب معالم را اصلاح کرده می فرماید لفظ برای معنا به قید وحدت وضع نمی شود ولی وضع می شود برای معنا در حال وحدت و وضع هم توقیفی است و لذا باید تمامی این حالات را مراعات کنیم بنابراین استعمال لفظ در اکثر از معنا می شود مجاز.

اشکال مرحوم آخوند

تا زمانی که وحدت قید برای وضع یا موضوع له نباشد عدم رعایت آن برای استعمال حقیقی لازم نیست و الا حتی اگر واضح حین الوضع سرفه کند و یا وضع مثلاً در شب واقع شود هر مستعملی باید مراعات این حالات را نیز بکند و مثلاً حین الاستعمال سرفه کند یا لفظ را در شب استعمال کند.

تأیید کلام آخوند

به نظر ما این فرمایش آخوند درست است و معنا ندارد که لفظ زید وضع شده باشد برای زید به قید وحدت زیرا این وحدت به چه معناست؟ وحدت ذاتی یا اعتباری؟

اگر مقصود وحدت ذاتی است (یعنی هر موجودی خودش است، نه غیر خودش و ممتاز از غیر است و تشخیص دارد) : در استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد این قید رعایت شده و چنین نیست که در این استعمال، هویت و خصوصیات زید را از بین ببرند.

اگر مقصود وحدت اعتباری است (یعنی واضع می گوید زید را به این قید که تنها باشد و معنای دیگری همراهش نباشد وضع کردم) : این چنین وضعی کجا به ذهن عوام و پیرزنی که برای نوه اش اسم می گذارد می رسد؟!

بنابراین وضع تنها در حال وحدت است و همانطور که مرحوم آخوند فرمود مراعات آن لازم نیست.

اشکال آخوند نسبت به کلام صاحب معالم در تثنیه و جمع:

این که گفته اند تثنیه و جمع به منزله تکرار است تسامح است چون مثلا زیدان یک ماده دارد (زید) و یک هیئت (الف و نون).

فرض این که لفظ زیدان استعمال شده باشد در اکثر از معنای واحد به این شکل است که ماده (زید) استعمال شده باشد در دو معنا و بما این که هیئت دلالت می کند بر تثنیه ی ماده، زیدان باید استعمال شده باشد در چهار زید و این مقصود صاحب معالم نیست.

پس زید (ماده) استعمال شده در خصوص زید بن بکر یا زید بن عمرو و هیئت (الف و نون) می گوید دو فرد از این ماده (یا زید بن بکر یا زید بن عمرو) و لکن این فرض اصلا استعمال در اکثر از معنا نیست زیرا زیدان به تعدد دال و مدلول تنها دلالت می کند بر دو فرد از زید بن بکر.

ان قلت: دو فرد از زید بن بکر بی معناست زیرا معرفه تثنیه و جمع ندارد.

قلت: این کلام درست است و لذا تثنیه و جمع در اعلام، به تاویل مفرد به مسمی به آن عَلم است یعنی زیدان به معنای دو نفر که اسمشان زید است می باشد.

اشکال دیگر مرحوم آخوند به صاحب معالم

اگر موضوع له، مقید به قید وحدت باشد، استعمال در اکثر از معنا غلط است نه مجاز به علاقه جزء و کل زیرا حین الاستعمال در اکثر از معنای واحد نه تنها قید وحدت را الغاء کرده اید بلکه به قید تعدد و کثرت و مقارنت با شیء آخر استعمال کرده اید و شیء به شرط شیء مباین با شیء به شرط لا است لذاست که نماز قصر و تمام، اقل و اکثر نیستند بلکه متباینین هستند و به همین جهت اگر مولی بگوید در اتاق فقط یک نفر باشد، عبد نمی تواند بگوید اگر دو نفر باشند هم اشکال ندارد زیرا دو نفر، یک نفر را هم شامل می شود.

فتلخص مما ذکرنا اگر استعمال لفظ در معنای واحد ممکن شد فرمایش و تفصیل صاحب معالم و میرزای قمی بلا وجه است.

وهم و دفع

مرحوم آخوند در انتهای این بحث متعرض یک وهم و دفع آن می شوند:

وهم: استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد چطور محال باشد و حال آن که روایات عدیده ای داریم که ان للقرآن بطونا سبعة او سبعین و این روایات دلالت بر این می کنند که استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد واقع شده است و ادل دلیل علی امکان شیء وقوعه.

دفع: اولاً ممکن است در آن موارد، لفظ استعمال در یک معنا شده ولی آن معنا لازمه ای داشته که مخفی بر دیگران بوده و تنها عده ای مثل ائمه علیهم السلام می فهمیدند.

ثانیاً ممکن است اراده ی آن معانی از باب اراده معنا از لفظ نبوده باشد بلکه زمان استعمال لفظ در معنای خودش، آن معنا نیز اراده شده باشد.

بررسی کلام مرحوم آخوند

فرمایش اول آخوند خوب است ولی این که حین الاستعمال، معنای دیگری نیز اراده شده باشد خلاف ظاهر روایاتی است که می فرماید ان للقرآن بطونا زیرا ظاهر از این تعبیر این است که قرآن با همین الفاظی که دارد بطونی دارد.

[۱] [علقه وضعیه که بین لفظ و معنا ایجاد می شود، با هر معنایی مستقلاً ایجاد می شود و وقتی بین یک لفظ و یک معنا اقتراان ایجاد شد و رابطه یک به یک بود، انتقال به معنا نیز همین گونه است نه یک به دو و بایستی این کیفیت و خصوصیت ارتباط میان لفظ و معنا، در استعمال نیز رعایت شود.

درسنامه اصول فقه. ج ۱ ص ۲۵۶

[۲] [اگر چه عام استغراقی است نه عام مجموعی